

طرحی نو در تبیین معنای حق (در دانش فلسفه حق) و تشخیص مصادیق آن

محمدحسین طالبی

چکیده

تنها مفهوم صحیح حق در دانش فلسفه، حق شایستگی است. این مفهوم، هم همه موارد حق را دربرمی‌گیرد و هم مانع اندراج غیرحق زیر عنوان حق می‌شود (جامع افراد و مانع اغیار است). مفهوم شایستگی، از مقایسه انواع صاحبان حق مختار یا غیرمختار با اهداف مطلوب واقعی (غیرپنداری) یا مقاصد حرکت طبیعی‌شان و با توجه به تناسب افعالی که صاحبان حق را به هدف مطلوب یا مقصد حرکت می‌رساند، به دست می‌آید. عقل در برخی از موارد به طور مستقل قادر به شناسایی حقوق موجودات است، ولی در بیشتر موارد باید برای شناسایی حقوق موجودات و راه‌هایی که آنها را به حقشان می‌رساند، از وحی کمک بگیرد.

واژگان کلیدی: حق، معنای حق، صاحب حق، حق اصیل، حق تبعی، شایستگی.

مقدمه

جستاری شایسته در آثار علمی اندیشمندان مسلمان، از این امر حکایت می‌کند که کمتر دانشمندی از ایشان، توجه مستقلی به گفتمان حق داشته و در پژوهشی مستقل در حد یک کتاب با حجم متوسط به مسائل مربوط به حق پرداخته است. در این میان، برخی از فیلسوفان معاصر مسلمان، به‌ویژه فیلسوفان شیعه در مباحث سیاسی یا اجتماعی خود، به مناسبت به مسئله حق نیز توجه و آن را از نگاه فلسفی، تحلیل کرده‌اند. در میان این گروه، چند اثر مستقل در گفتمان حق برجای مانده است. این آثار، خوانندگان را با ویژگی‌های حق از نگاه عقل در حوزه فلسفی اسلام آشنا می‌کند.^۱ فقیهان شیعه نیز غالباً در بحث از خرید و فروش، در کتاب بیع، به هنگام بیان ماهیت آن به این مسئله پرداخته‌اند که: آیا بیع نوعی حق است یا نه؟ آنگاه ایشان برخی از ویژگی‌های حق را به لحاظ فقهی بیان کرده‌اند.

پیشینه مباحث علمی درباره مسئله حق به‌عنوان موضوع دانش فلسفه حق، در آثار فیلسوفان غرب بیش از تأملات مسلمانان درباره این مسئله است. به این دلیل است که در قرن بیستم میلادی، دامنه طرح مسائل مربوط به حق در آثار غربیان وسعت دارد و موشکافی‌های آنها چشم‌گیر و ستودنی است.

یکی از مهم‌ترین و مقدم‌ترین مسائل مربوط به حق به‌عنوان موضوع دانش فلسفه حق، تبیین معنای حق است. تاکنون نظریه‌های متنوعی در این باب در آثار علمی

۱. نک: مصباح یزدی، نظریه حقوقی اسلام (۱۳۸۲)؛ حقوق و سیاست در قرآن (۱۳۷۷) و نیز جوادی آملی، حق و تکلیف در اسلام (۱۳۸۴)؛ فلسفه حقوق بشر (۱۳۷۵).

دانشمندان غرب و شرق ارائه شده است. مشهورترین و پرطرفدارترین آن نظریه‌ها، دو نظریه است: ۱. نظریه اراده / اختیار^۱ که در آثار دانشمندان مسلمان به نظریه سلطنت (سلطه) معروف است؛ ۲. نظریه منفعت.^۲

به دلیل آنکه، هم آن دو نظریه و هم دیگر نظریه‌های موجود که در گفتمان حق شرکت کرده‌اند، اشکال‌های گوناگونی دارند و در جای خود نقد شده‌اند،^۳ این نوشتار به تبیین طرحی نو درباره معنای حق و سپس تشخیص مصادیق آن می‌پردازد. در این طرح معنای جدیدی از حق پیشنهاد و تحلیل می‌شود. در این راستا، ابتدا نکاتی چند درباره حق مورد نظر و نوع تعریف آن بیان و سپس تعریف پیشنهادی حق به عنوان طرحی نو در تبیین معنای حق ارائه می‌گردد. آنگاه مصادیق این تعریف پیشنهادی به هنگام نسبت‌دادن حق به انواع موجودات، خواه موجود بااراده و باشعور و خواه بی‌اراده و بی‌شعور، نشان داده خواهد شد.

چند نکته درباره حق

پیش از ارائه تعریفی جدید از حق، توجه به چند نکته لازم است:

۱. مراد نگارنده از واژه «حق» در عنوان این مقاله، حق غیرمقید است؛ زیرا موضوع دانش فلسفه حق، حق (در برابر تکلیف) به‌طور مطلق است، نه حق مقید به قید اخلاقی یا حقوقی یا سیاسی و غیر آن. بنابراین، تلاش این نگارش آن است که مفهوم حق را بدون ملاحظات مقید به نگاه حقوقی، سیاسی، اخلاقی و... تعریف کند.

۲. در میان انواع گوناگون تعریف، از جمله تعاریف مفهومی و مصداقی، ارائه تعریف حقیقی (یعنی حد و رسم) از واژه حق، ناممکن است. تعریف حقیقی به

1. Will/Choice theory
2. Benefit theory

۳. در مقاله‌های زیر برخی از این نظریه‌ها نقد شده است:

سید محمود نبویان (۱۳۸۶)، کالبدشکافی معنای حق در اندیشه سیاسی فقهای شیعه، حکومت اسلامی، ش ۴۶، ص ۳۷-۶۶؛

همو (۱۳۸۷)، کالبدشکافی معنای حق نزد اندیشمندان غربی، حکومت اسلامی، ش ۴۷، ص ۱۰۵-۱۳۵؛

طالبی (۱۳۹۰)، چالشی در مهم‌ترین نظریه‌های فلسفی غرب درباره معنای حق، نامه مفید (حقوق تطبیقی)، ش ۸۸، ص ۱۰۳-۱۲۲.

معنای داشتن حد و رسم منطقی است. این امر به ماهیات اختصاص دارد که دارای جنس و فصل هستند. اما مفاهیمی از قبیل مفهوم «حق»، برخلاف ماهیات، مفاهیمی انتزاعی بوده، در ردیف مفاهیم فلسفی (معقولات ثانیة فلسفی) قرار دارند. (طالبی، ۱۳۹۲، ص ۱۷۷) به این دلیل این مفاهیم دارای ماهیت نیستند و بنابراین، فاقد تعریف حقیقی اند. در نتیجه، اگر کسی بخواهد واژه «حق» را تعریف کند، باید آن را به کمک ویژگی‌های انتزاعی‌اش معرفی نماید. این نوع از تعریف، تعریفی غیرحقیقی است.^۱

۳. اگر بخواهیم تعریفی برای واژه حق پیشنهاد کنیم، باید تعریفی جامع و مانع باشد. جامع بودن تعریف حق به معنای آن است که این تعریف، همه انواع حق را دربرگیرد؛ چه حق اخلاقی، چه حق قانونی، چه حق فردی و چه حق اجتماعی. همچنین، این تعریف باید شامل همه انواع حق‌های قانونی شود؛ خواه حق قضایی باشد یا سیاسی یا اقتصادی و یا مدنی؛ خواه حق مالی باشد یا غیرمالی. مانع بودن تعریف حق به معنای آن است که این تعریف، شامل موردی غیر از حق نشود.

۴. به دلیل آنکه مراد از حق در این نگارش، حق مطلق، یعنی حق غیرمقید به قید قانونی، اخلاقی، فردی، اجتماعی یا غیر آن است، تعریف حق ویژگی‌های آن حق مطلق را بیان می‌کند. مراد از حق مطلق، مفهومی است که مقسم همه اقسام حق قرار می‌گیرد. حق مطلق به تعبیر دیگر، قدر مشترک میان همه انواع حق در حوزه‌های گوناگون علوم است. بنابراین، تعریف واژه حق به منزله جنس برای همه انواع حق در ساحت‌های مختلف تلقی می‌شود. وقتی حق مطلق در حوزه‌ای خاص مقید به قیدی خاص شود، به هنگام تعریف حق مقید، آن قید به تعریف حق مطلق اضافه می‌شود. برای نمونه، اگر بخواهیم حق اخلاقی را تعریف کنیم، باید افزون بر تعریف حق مطلق، قید اخلاقی را نیز به تعریف اضافه کنیم؛ چنان‌که اگر در مقام تعریف حق قانونی باشیم، باید قید قانونی را بر تعریف قدر مشترک همه حق‌ها بیفزاییم.

۱. البته نوع دیگری از تعریف نیز در میان فیلسوفان مغرب‌زمین رایج است که به آن تعریف صوری (Ostensive Definition) گفته می‌شود که مراد از آن، تعریف مصداقی (اشاری) است. برای وضوح بیشتر نک: Ao, 1971, P 174.

حق به معنای شایستگی

می‌توان گفت که واژه حق (غیرمقید) در گفتمان حق به معنای «شایستگی داشتن موجودی نسبت به چیزی» است. در این تعریف، مراد از «موجود»، صاحب حق و مقصود از «چیز»، متعلق حق است که گاهی داشتن یا نداشتن یک صفت و گاهی انجام شدن، انجام‌دادن یا ترک کردن یک عمل است. همچنین، مصداق «چیز» در این تعریف می‌تواند هدف مطلوب صاحب حق یا مقصد متناسب با وجود آن^۱ و یا مقدمات یکی از آن دو باشد.^۲

به نظر می‌رسد این تعریف از واژه حق، هم جامع همه مصادیق حق است و هم موارد نامربوط به حق را از قلمروی حق خارج می‌کند. بر اساس این تعریف، همه صاحبان حق، شایستگی داشتن موضوع و متعلق حق را دارند. فرقی نمی‌کند صاحب حق مجرد باشد یا مادی، دارای حیات باشد یا بی‌جان، مختار باشد یا مجبور. هم‌چنان‌که برترین موجود در جهان، یعنی خدای متعال، برخلاف نظریه منفعت در غرب،^۳ می‌تواند دارای حق باشد، پست‌ترین موجود در جهان نیز می‌تواند نسبت به چیزی حق، یعنی شایستگی داشته باشد. هم‌چنان‌که موجود کامل مختار را می‌توان صاحب حق دانست، موجودات بی‌اختیار نیز، برخلاف نظریه سلطنت (سلطه) / اختیار / اراده،^۴ می‌توانند صاحب حق باشند. بنابراین، لازمه شایسته‌بودن صاحب حق، مختار بودن وی نیست. از این‌رو، افزون بر کودکان و حیوانات، گیاهان و جمادات نیز می‌توانند دارای حق باشند؛ هرچند بر اساس برخی شواهد قرآنی، همه موجودات شعور و اختیار دارند.^۵

۱. درباره هدف مطلوب و مقصد متناسب صاحب حق نگاه کنید به: طالبی (۱۳۹۲)، ص ۱۷۷ - ۱۸۰.
۲. اگر حق، هدف مطلوب صاحب حق یا مقصد نهایی حرکت ذاتی آن باشد، به آن حق، «حق اصیل» گفته می‌شود. اما اگر حق، مقدمه حق اصیل باشد، می‌توان آن را «حق تبعی» نامید.
۳. نظریه منفعت، یکی از مشهورترین نظریه‌ها درباره مفهوم حق است. بر اساس این نظریه، هرچا حقی در کار باشد، به صاحب آن حق منفعت می‌رسد.
۴. یکی از نظریه‌های مهم درباره ماهیت حق، نظریه‌ای است که حق را به معنای قدرت می‌داند. بر اساس این نظریه، صاحب حق اخلاقاً یا قانوناً قدرت دارد انجام تکلیف را از مکلف مطالبه یا از آن صرف‌نظر کند. به بیان دیگر، صاحب حق در مقام گرفتن حق خویش از مکلف بر او تسلط (سلطه) دارد. به این دلیل، این نظریه در میان اندیش‌وران مسلمان به «نظریه سلطنت» شناخته می‌شود و چون بر اساس این نظریه، استیفای حق به اراده و قدرت انتخاب صاحب حق واگذار شده، این نظریه در میان دانشمندان غربی با عنوان نظریه قدرت، انتخاب یا اراده معروف است.
۵. آیات مربوط به تسبیح‌گویی خدا از سوی همه موجودات، دلیل بر شعور داشتن آنهاست؛ چنان‌که برخی آیات قرآن؛ مثل آیه مربوط به رد امانت خلیفه‌اللهی از طرف آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها، می‌تواند دلیلی بر اختیار

همچنین، همه انواع حق‌ها داخل در این تعریف هستند. فرقی نمی‌کند که این حقوق، واجب‌الاستیفا باشند، یعنی اسقاط آنها جایز نباشد؛ مثل حق حیات بشر؛ یا اینکه جایز‌الاستیفا باشند، یعنی اسقاط آنها جایز باشد، مثل حق دریافت دستمزد. به بیان دیگر، حقیقت «شایسته‌بودن»، برخلاف نظریه سلطنت (سلطه) / اراده / اختیار، هم با عدم تسلط صاحب حق بر حق خویش، یعنی عدم‌جواز اسقاط حق، سازگاری دارد و هم با تسلط صاحب حق و جواز اسقاط حق. در واقع، شایستگی به‌منزله جنس برای حق‌های واجب‌الاستیفا^۱ و غیرواجب‌الاستیفاست.

بنابراین، همانند حقوق جایز‌الاستیفا، در ماهیت حقوق واجب‌الاستیفا نیز نوعی شایستگی و لیاقت برای صاحبان حق در داشتن یا نداشتن وصفی، یا انجام‌دادن یا ترک‌کردن عملی، یا انجام‌شدن یا نشدن کاری برای آنها ملاحظه می‌شود. برای نمونه، وقتی می‌گوییم حق حیات یکی از حقوق لازم و واجب‌الاستیفای بشر است، به لیاقت و شایستگی انسان برای داشتن حیاتی مادی اشاره کرده‌ایم که تا پایان عمر، لازمه وجود جسمانی اوست.

کوتاه سخن آنکه: وقتی گفته می‌شود کسی حقی دارد، به معنای آن است که او لایق است دارای وصفی باشد یا نباشد، یا شایستگی دارد کاری برایش انجام شود، یا کاری را انجام دهد، یا عملی را ترک کند. در اینجا، لیاقت و شایستگی، هم با وجوب عمل یا لزوم داشتن صفت و هم با عدم‌وجوب آن دو سازگار است. به تعبیر دیگر، شایستگی به‌منزله جنس و وجوب و عدم‌وجوب تلقی می‌شود.

شناسایی مصادیق حق

پس از دریافت معنای حق، پرسش مهم آن است که: چگونه می‌توان مصادیق این معنا را

داشتن آنها می‌باشد: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا)؛ ما بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها بر دوش کشیدن این امانت را پیشنهاد کردیم، اما آنان (از پذیرفتنش) اجتناب کردند و ترسیدند و انسان این امانت را پذیرفت. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان است». (احزاب (۳۳)، ۷۲) واضح است که اگر آسمان‌ها و زمین، شعور و اختیار نداشتند، خداوند نمی‌فرمود «آنها از پذیرش امانت ابا کردند».

۱. حق واجب‌الاستیفا، حقی است که صاحب آن باید در استیفا و حفظ آن بکوشد. بنابراین، وی نمی‌تواند از آن صرف‌نظر کند. حق‌های واجب‌الاستیفا نمونه‌های فراوانی دارند که از جمله آنها حق حیات است. حقوق‌دانان به این نوع حق‌ها «حکم» می‌گویند. برای آشنایی بیشتر با حق واجب‌الاستیفا، نک: طالبی (۱۳۹۳)، ص ۱۰۳.

نشان داد؟ به تعبیر دیگر، چگونه در همه موارد وجود حق، می‌توان شایسته‌بودن صاحب حق را در آن مصادیق تبیین کرد؟ برای پاسخ‌دادن به این پرسش، نخست باید مفهوم حق، یعنی شایستگی را تحلیل کرد تا راه شناسایی مصادیق حق هموار گردد.

تحلیل مفهوم شایستگی

تحلیل مفهوم شایستگی، یعنی توضیح معنای حق در دانش فلسفه حق، ما را به شیوه زیر در شناسایی مصادیق حق‌ها یاری می‌کند.

بر اساس اصول گفته شده در دانش منطق، مفهوم حق، مفهومی کلی است، نه جزئی؛ زیرا این مفهوم پذیرای بیش از یک مصداق است. به سخن دیگر، مفهوم حق قابلیت اطلاق بر بیش از یک مصداق را دارد.

بر اساس اصول گفته شده در دانش فلسفه، مفاهیم کلی بر سه دسته‌اند: منطقی، ماهوی و فلسفی. (مصباح‌یزدی، ۱۳۶۵، ج ۱، درس ۱۵) مفهوم حق، مفهومی فلسفی است که ذهن ما آن را از مقایسه کردن دو چیز می‌سازد: اول، موجودی به نام «صاحب حق»، و دوم، هدف مطلوب آن موجود یا مقصد حرکتش که در ادبیات دانش فلسفه حق به آن «موضوع حق» می‌گویند. به بیان دیگر، عقل آدمی هر موجودی را شایسته می‌داند تا اگر مجرد است، به هدف متعالی‌اش دست یابد و اگر مادی است، به غایت، یعنی مقصد حرکت طبیعی‌اش برسد. (طالبی، ۱۳۹۲، ص ۱۸۳) این شایستگی تعبیر دیگری از حق داشتن است.

مفهوم شایستگی، از تناسب میان فاعل، فعل و هدف غایی یا مقصد متناسب با وجودش به دست می‌آید؛ خواه فاعل، یعنی صاحب حق، موجودی مختار باشد یا نباشد. بنابراین، نقطه محوری در شایسته‌بودن یک موجود برای چیزی، عبارت است از تناسب میان سه امر: الف) آن موجود شایسته؛ ب) هدف آن موجود یا مقصد حرکت آن؛ ج) راه رسیدن به آن هدف یا مقصد.

برای نمونه، وقتی می‌گوییم یک کوهنورد حق رسیدن به قله کوه را دارد، او را شایسته رسیدن به آن قله دانسته‌ایم. در اینجا باید میان سه چیز تناسب باشد: الف) کوهنورد؛ ب) هدفش، یعنی رسیدن به قله کوه؛ ج) کاری که کوهنورد برای رسیدن به هدف انجام می‌دهد. تناسب عبارت است از سازگاری همه شرایط موجود در آن سه چیز. برای توضیح بیشتر به برخی از شرایط لازم کوهنوردی که هدفش رسیدن به قله کوه

است، اشاره می‌کنیم:

۱. داشتن توانایی جسمانی برای حرکت صعودی؛
 ۲. دانستن همه اطلاعات مورد نیاز یک کوهنورد برای صعود؛
 ۳. صعودی بودن حرکت او؛ یعنی به سوی قله کوه حرکت کند، نه اینکه دور کوه بچرخد یا به سوی پایین حرکت کند؛
 ۴. تلاش بدنی؛ یعنی کوهنورد با صرف انرژی جسمانی خویش، خود را به قله برساند، نه اینکه دیگران او را حمل کنند.
- همچنین، برخی از شرایط وسایل و مسیر مناسبی که کوهنورد با استفاده از آنها خود را به قله می‌رساند، عبارت‌اند از:
۱. وسایلی که کوهنورد در صعود خود از آنها استفاده می‌کند، نباید همانند بالگرد و... او را بدون زحمت به قله کوه برسانند.
 ۲. از وسایلی که مانع کوهنوردی است، نباید در مسیر کوهنوردی استفاده شود. برای نمونه، وسایط نقلیه‌ای مثل دوچرخه، موتورسیکلت، خودرو و... مانع کوهنوردی هستند. بنابراین، کوهنورد نباید بخواهد در کوهنوردی از آنها استفاده کند.
 ۳. از مسیری عبور کند که او را به هدف می‌رساند، نه اینکه از مسیر بیراهه درصدد رسیدن به قله کوه باشد.
- هدف منطقی کوهنورد در صعود به قله یک کوه، رسیدن به نقطه مورد نظر است. با توجه به رعایت تناسب میان کوهنورد، مسیری که او می‌پیماید و نیز هدفی که او دارد، وی را شایسته، یعنی دارای حق رسیدن به آن نقطه می‌دانیم.

راه شناسایی مصادیق حق

پس از تحلیل مفهوم شایستگی، باید از راه مقایسه صاحب حق و هدف او در رسیدن به موضوع حق، مصادیق شایستگی‌ها، یعنی مصادیق حق‌ها را شناسایی کنیم. با توجه به اینکه صاحبان حق در یک دسته‌بندی عمومی به دو دسته تقسیم می‌شوند، یا موجوداتی باشعور و بااراده هستند و یا غیرمختار، حق‌ها یعنی شایستگی‌های آنان را نیز می‌توان به‌طور جداگانه بررسی کرد.^۱

۱. اگر صاحب حق موجودی مختار، یعنی دارای اراده باشد، هدف او علت غایی انجام فعل است، اما اگر صاحب حق موجودی مختار نباشد، چنانچه مقصد حرکتش متناسب با وجود او باشد، می‌توان وی را دارای حق دانست. مقصد حرکت در فاعل غیرمختار، غایت فعل فاعل است، نه علت غایی آن. توجه شود!

الف) حقوق موجودات با اراده

برای شناسایی حق‌های موجودات مختار، باید اهداف واقعی آنها را بشناسیم؛ زیرا عقل، مفهوم حق و شایستگی را، از مقایسه موجودی هدفمند با هدف و علت غایی افعالش به دست می‌آورد و آن را به آن موجود به‌عنوان صاحب حق نسبت می‌دهد. روشن است که این هدف باید دارای ارزش واقعی، یعنی دارای خیر و کمال واقعی باشد، نه اینکه مطلوب خیالی، یعنی پنداری باشد. مطلوب پنداری، امری است که هرچند به خیال فاعل، دارای کمال و ارزش است و به این دلیل مطلوب اوست، ولی در واقع از کمال تهی است. به سخن دیگر، مطلوب پنداری به چیزی گفته می‌شود که فاقد کمال باشد، اما موجود مختارخواهان آن امر است؛ زیرا او از روی اشتباه خیال می‌کند آن امر برایش کمال‌آور است. یادآوری این نکته لازم است که موجودات مجرد تام از این اشتباه مصون هستند (مصباح‌یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰). مطلوب واقعی (و نه پنداری) یا عین تجلی کمال موجود در فاعل است؛ مثل تجلی کمالات مجردات تام، یا کسب کمال مفقود در اوست؛ مثل تکامل موجودات جسمانی. (همان، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۴ و ۴۳۲-۴۳۳)

نکته قابل توجه آن است که خدای متعال، آگاهی از میل به اهداف مطلوب را که همان تجلی کمال موجود یا کسب کمال مفقود است، به مخلوقات مجرد و غیرمجرد هوشمند عطا می‌کند. اوست که با آفرینش مخلوقات، این حق و لیاقت را به آنها می‌دهد تا یا دارای کمال و فعلیت تام باشند (مثل مجردات) و افعال خود را از روی شوق و حب به کمالات خویش انجام دهند، و یا دارای قوه رسیدن به کمالات باشند (مثل مادیات) و کارهای اختیاری خود را به شوق وصول به درجاتی از کمال انجام دهند. پس می‌توان گفت منشأ همه حقوق موجودات مختار، خداوند متعال است.

ناگفته پیداست که عقل بشر در همه موارد قادر نیست همه حقوق فاعلان مختار را کشف کند، بلکه فقط در برخی موارد توانایی کشف حق‌های موجودات مختار را به شرح زیر دارد:

اگر عقل انسان بتواند اولاً ارزشمندی هدفی خاص و در نتیجه، مطلوبیت واقعی آن هدف را برای فاعل مختار کشف کند و ثانیاً راه رسیدن به آن هدف مطلوب را در انجام‌دادن یا ترک عملی خاص بیابد، آنگاه می‌تواند آن هدف مطلوب و ارزشمند و همه مقدمات رسیدن به آن، از جمله انجام‌دادن یا ترک آن عمل را حق صاحب حق بداند.

برای نمونه، عقل می‌تواند با علم حضوری به نفس انسان، دریابد که آدمی خواستار سعادت و رفاه همیشگی است، و نیز می‌تواند دریابد که سعادت ابدی، مطلوب واقعی انسان و دارای ارزش ذاتی است. این خوشبختی جاویدان، مراتب متنوعی دارد که بالاترین مرتبه آن با عنوان «مقام انسان کامل» شناخته می‌شود. بنابراین، برای اینکه انسان سالک به مقام انسان کامل برسد، یعنی به مقامی برسد که آن مقام، علت آفرینش او از سوی خدای آفریننده معرفی شده است، عقل حکم می‌کند که انسان باید بتواند مدتی در این دنیا زیست کند و با انجام دادن افعالی متناسب با صعود به آن مقام والا، خود را در آن راستا به سوی آن مقام حرکت دهد.

حاصل آنکه، عقل در این میان به‌خوبی می‌تواند درک کند که:

- اولاً: حق نخستین و اصیل همه انسان‌ها رسیدن به مقام شامخ انسان کامل است؛ زیرا انسان، هم به این منظور خلق شده است و هم توانایی رسیدن به آن مقام در فطرت او قرار داده شده است. بنابراین، مقام انسان کامل دارای ارزش ذاتی بوده، مطلوب حقیقی همه انسان‌هاست.

ثانیاً: ادامه حیات مادی برای انسان به‌مثابه فاعلی مختار، هم امری مطلوب و دارای ارزش واقعی (نه پنداری) است و هم متناسب با حرکت به سوی مقام انسان کامل است. ثالثاً: یکی از راه‌های تأمین حیات مادی برای انسان، مثلاً غذا خوردن است. در این صورت، عقل مستقلاً حکم می‌کند که انسان چون شایستگی و حق رسیدن به مقام انسان کامل را دارد، حق حیات مادی را نیز دارد؛ و چون حق حیات مادی دارد، حق غذا خوردن و استفاده از دیگر مواهب مادی را نیز که لازمه حیات مادی اوست، داراست. این دسته از حق‌ها از احکام مستقل عقل به نام «قانون طبیعی»^۱ استنباط می‌شوند.

بنابراین، برای اینکه عقل بتواند حق فاعل مختار را مستقلاً و بدون استناد به دیگر منابع شناخت شناسایی کند، باید قادر باشد دو چیز را به خوبی بشناسد: ۱. هدف مطلوب و ارزشمند (واقعی، نه پنداری) فاعل مختار؛ ۲. راه متناسب با رسیدن فاعل مختار به آن هدف نیک و ارزشمند.

در مقابل، عقل بشر قادر نیست در برخی موارد به‌تنهایی، یعنی بدون استمداد از دیگر منابع شناخت، ارزشمندی و مطلوبیت ذاتی یک هدف را شناسایی کند؛ همچنان‌که در

۱. به‌منظور اطلاع بیشتر از محتوای فرمان‌های عقل عملی نک: طالبی (۱۳۹۰الف).

بیشتر موارد نمی‌تواند راه‌های رسیدن به آن هدف مطلوب را بشناسد. به بیان دیگر، عقل انسان‌ها غالباً از شناخت تناسب میان فاعل، فعل و هدف ارزشمند ناتوان است. عقل در این موارد برای دستیابی به راه یا راه‌های مناسبی که انسان را به آن هدف مطلوب و ارزشمند می‌رساند، نیازمند منابع دیگر شناخت است که احاطه کاملی بر وجود ارزش‌ها و راه‌های رسیدن به ارزش‌ها داشته باشند. این منابع قطعاً باید با علم خدای متعال ارتباط مستقیم داشته باشند. در زبان دین اسلام به این منابع، کتاب (قرآن) و سنت یا شرع گفته می‌شود. شاه‌راهی که دین مبین اسلام پیروانش را به پیمودن آن در مسیر تکامل ترغیب کرده و عقل و کتاب و سنت را در آن به‌مثابه تابلوهای راهنما قرار داده است، «شریعت» نام دارد.

برای مثال، عقل به‌تنهایی نمی‌تواند درک کند که انسان برای سعادت‌مند شدن باید در ماه مبارک رمضان روزه بگیرد، یا باید در هر شبانه‌روز پنج بار نماز بخواند. به تعبیر دیگر، عقل نمی‌تواند تناسب میان این‌گونه افعال را با رسیدن به سعادت جاویدان دریابد. در این موارد، شرع مقدس حکم می‌کند که راه تکامل و رسیدن به سعادت، خواندن نماز و گرفتن روزه است. در اینجا تناسب میان فعل، فاعل و هدف ابتدا به‌وسیله شرع بیان می‌شود، سپس عقل حکم می‌کند که انسان حق دارد؛ یعنی شایستگی دارد نماز بخواند و روزه بگیرد. این حقوق (شایستگی‌ها) در بخش احکام غیرمستقل عقل قرار دارد.

حاصل آنکه، حقوق صاحبان حق، چنانچه مختار باشند، بر دو دسته‌اند:

نخست، شایستگی‌هایی که عقل آدمی می‌تواند به‌طور مستقل، یعنی بدون استمداد از دیگر منابع شناخت، شناسایی کند. مثل اینکه عقل به‌خوبی و به‌درستی می‌فهمد که انسان برای زنده‌ماندن، حق دارد از آب و غذا استفاده کند. در گفتمان حق، به این دسته از دلایل صرفاً عقلی، «قانون طبیعی» گفته می‌شود. این دلایل در ادبیات فقها به «مستقلات عقلیه» معروف‌اند.

دوم، حق‌هایی که عقل بشر عادی نمی‌تواند به‌خودی‌خود، یعنی بدون استمداد از وحی قرآنی و تفاسیر روایی آنها را شناسایی کند. برای مثال، عقل نمی‌تواند درک کند که حق واجب هر مسلمان آن است که چنانچه استطاعت داشته باشد، دست‌کم یک بار در عمرش به حج برود، بلکه این شرع مقدس است که باید وجود این حق‌ها را برای مسلمانان اثبات کند.

ب) حقوق موجودات بی اختیار

برای شناسایی حق‌های موجودات بی اراده، باید نهایت حرکت طبیعی آنها را به درستی بشناسیم. موجودات بی اراده که غالباً بدون روح نیز هستند، موجوداتی مادی‌اند که وجودشان همواره همراه با حرکت طبیعی است. به بیان دیگر، هستی چنین موجوداتی، هستی متحرک است که خدای متعال از اول آفرینش این موجودات به آنها عطا کرده است. حرکت جوهری، لازمه ذات این دسته از موجودات است. خدای متعال به هر یک از این موجودات، حرکتی داده که محدوده آن در طرح کلی جهان آفرینش معین شده است. برای نمونه، یک دانه کاشته شده گندم، دارای حرکتی است طبیعی که نهایت آن تبدیل شدن به چندین خوشه گندم است. یا یک هسته سیب وقتی در شرایط مساعد رشد قرار گیرد، می‌تواند در سیر طبیعی خود به درخت سیب و آنگاه به میوه‌های سیب تبدیل شود. هیچ‌گاه حرکت‌های معین مواد به سنخ دیگری از حرکت تبدیل نمی‌شوند. برای مثال، یک دانه کاشته شده گندم در سیر طبیعی خود به درخت سیب تبدیل نمی‌شود؛ همچنان‌که مقصد حرکت طبیعی یک هسته سیب هیچ‌گاه خوشه گندم نیست. اگر بتوانیم نهایت حرکت طبیعی همه موجودات مادی را بشناسیم، به خوبی می‌توانیم حق‌های طبیعی هر یک از آنها را به روش زیر شناسایی کنیم:

عقل، موجود غیرمختار را با مقصد حرکت طبیعی و تکوینی‌اش می‌سنجد که در طرح کلی جهان از طرف خداوند متعال برای آن موجود ترسیم شده است، و میان آن موجود و غایت حرکت جوهری‌اش تناسب می‌بیند؛ یعنی می‌فهمد که آن موجود می‌تواند در صورت وجود مقتضی و عدم مانع به آن مقصد نایل شود. از این رو، عقل با استناد به این تناسب، آن موجود را سزاوار وصول به آن مقصد و غایت طبیعی‌اش (تکوینی‌اش) می‌بیند و برای آن موجود غیرمختار (مجبور)، حق (یعنی شایستگی) طبیعی و تکوینی رسیدن به آن مقصد قایل می‌شود. در اینجا نیز مفهوم حق، از مقایسه میان آن موجود و غایت حرکتش، یعنی غایت متناسب با آن موجود، انتزاع می‌گردد.

مثل اینکه خدا در طرح کلی آفرینش جهان مادیات، یکی از مصارف آب را ایجاد یا بقای حیات قرار داده است.^۱ به سخن دیگر، عقل پس از آگاهی از این طرح کلی، آب را برای ایجاد یا بقای حیات اولاً مناسب و ثانیاً سزاوار می‌بیند و حکم می‌کند که حق آب آن

۱. (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا)؛ «هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم». (انبیاء (۲۱)، ۳۰)

است که در این مسیر به کار رود، نه اینکه دور ریخته شود و ضایع گردد. یا مثلاً انواع خوراکی‌های رنگارنگ یا میوه‌های خوش طعم برای ارتزاق و معیشت انسان آفریده شده‌اند.^۱ بنابراین، عقل پس از درک تناسب میان آنها و معیشت و درک سزاواری آنها برای رسیدن به چنین غایتی، حکم می‌کند که حق آنها این است که به این منظور به کار روند.^۲ به این دلیل است که اگر کسی حق این موجودات را ادا نکند، یعنی با آنها به عدالت رفتار نکند، به آنها ستم شده است؛ زیرا عدالت در معنای مشهورش عبارت است از: دادن حق به صاحب حق.^۳ (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۱۷۴؛ Aristotle, 1962, P 118-119؛ فارابی، ۱۳۸۲؛ ص ۶۱؛ Aquinas, 1993, P 296) ارتکاب برخی از مراتب چنین ستم‌هایی، مثل اسراف یا ضایع کردن نعمت‌های خدا گناه محسوب می‌شود و عقوبت دارد.

از این مطلب می‌توان این نکته را دریافت که: این خداست که حق موجودات غیرمختار را در طرح کلی جهان مادیات تعیین می‌کند؛ همچنان که حق و شایستگی انجام افعال را او به موجودات مختار می‌دهد. بنابراین، خدا یقیناً منشأ همه حق‌هاست.^۴

نتیجه

به کمک دانش حکمت عملی اسلامی به‌خوبی می‌توان در ساحت‌های جدید علوم اجتماعی گام‌های استوار برداشت و با آموزه‌های آن می‌توان پرسش‌های پیچیده این دسته از دانش‌ها را به‌درستی پاسخی مناسب داد. یکی از آن ساحت‌ها، دانش نوپدید «فلسفه

۱. (...فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ...); «خداوند میوه‌ها را برای روزی‌دادن به شما از زمین رویاند». (بقره ۲۲، ۲)

(وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوسَاتٍ وَعَبَّيْرَ مَعْرُوسَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالزُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ); «او کسی است که برای شما (محصولات و) باغ‌های نیازمند به داربست و بدون داربست، درخت خرما، زراعت‌های گوناگون، زیتون و انار شبیه و نیز غیرمشابه آفرید. وقت رسیدن این میوه‌ها از آنها بخورید و هنگام فصل برداشت، حق خدا را ادا کنید و اسراف نکنید. به درستی که خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد». (انعام ۶، ۱۴۱)

۲. امام سجاد 7 در رساله‌ی الحقوق برای برخی از موجودات غیرمختار حقوقی را بیان فرموده‌اند. با تفسیر بالا می‌توان حقوق این موجودات غیرمختار را توجیه کرد.

۳. «إِعْطَاءُ حَقِّ كُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ».

۴. به این دلیل امام سجاد 7 نیز حق خدا را اصل و ریشه همه حق‌ها معرفی کرده‌اند: «...من حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْحَقُوقِ...». (سپهری، ۱۳۸۲، ص ۳۸).

حق» است که موضوع آن، «آموزه حق» است.

تاکنون نظریه‌های گوناگونی درباره مفهوم حق، هم از سوی اندیشوران مسلمان و هم از سوی دانشمندان غرب ارائه شده است. به عقیده نگارنده، فقط معنای صحیح این آموزه، مفهوم شایستگی (سزاواری) است. با درک صحیح این مفهوم، عقل بشر بدون اتکا به منبعی دیگر می‌تواند در برخی از موارد، حقوق اصیل و تبعی موجودات را شناسایی کند. آشنایی با حقوق اصیل و تبعی انسان‌ها، سبب می‌شود ما نظام‌های حقوقی دنیا را در صورتی موجه بدانیم که در فرایند وضع حقوق و قوانین به مسئله تکامل انسان توجه داشته باشند. حق تکامل انسان در صورتی اعمال خواهد شد که:

اولاً قوانین و مقررات در جوامع بشری در راستای هدایت انسان‌ها به سوی مقام والای انسان کامل وضع شوند. این امر در صورتی محقق خواهد شد که این قوانین موضوعه مخالف قوانین ربانی نباشند که خدا در شاکله دین اسلام (ناب) بر بشر عرضه کرده است.

ثانیاً: موانع عملی حرکت انسان به سوی خدا در جامعه برطرف گردد. این امر بدون اراده دولت‌ها و بدون همکاری مردم میسر نخواهد شد.

لازمه آشنایی با مفهوم حق و شیوه شناسایی مصادیق آن، پی‌بردن به شیوه جدید استدلال بر این امر مهم است که خداوند متعال منشأ همه حق‌هاست. نظام اندیشه فلسفی - حقوقی غرب با وجود گستردگی دامنه پژوهش در معنا و محتوای حق، استحکام کافی در ابراز نظریه‌های خود در این موضوع را ندارد. به امید آنکه فیلسوفان و حقوق‌دانان مسلمان در این عرصه نظریه‌های مستحکم جدیدی مبتنی بر اصول صحیح عقلی و فلسفی به جهان اندیشه ارائه کنند.

منابع و مأخذ

۱. ارسطو. (۱۳۸۵) اخلاق نیکوماخوس. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو، چاپ دوم.
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵). فلسفه حقوق بشر. قم: مرکز نشر اسراء.
۳. _____ (۱۳۸۴). حق و تکلیف در اسلام. قم: مرکز نشر اسراء.
۴. سپهری، محمد ۷ (۱۳۸۲). ترجمه و شرح رساله الحقوق امام سجاد ۷. قم: دارالعلم، چاپ هفتم.
۵. طالبی، محمد حسین (۱۳۹۲). واکاوی مفهوم حق به مثابه موضوع دانش فلسفه حق، روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۷۴-۷۵، ص ۱۷۱-۱۸۹.
۶. _____ (۱۳۹۳). درآمدی بر فلسفه حق. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۷. _____ (۱۳۹۰ الف). نظریه بدیع قانون طبیعی در حکمت عملی اسلامی، معرفت فلسفی، ش ۳۴، ص ۱۸۱-۲۰۳.
۸. _____ (۱۳۹۰). چالشی در مهمترین نظریه‌های فلسفی غرب درباره معنای حق، نامه مفید (حقوق تطبیقی)، ش ۸۸، ص ۱۰۳-۱۲۲.
۹. فارابی، محمدبن محمد (۱۳۸۲). فصول منتزعه. ترجمه حسن ملکشاهی. تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).
۱۰. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۶۵). آموزش فلسفه. ج ۲، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۱. _____ (۱۳۷۷). حقوق و سیاست در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱.
۱۲. _____ (۱۳۸۰). نظریه حقوقی اسلام. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱، چاپ دوم.
۱۳. نبویان، سید محمود (۱۳۸۶). کالبدشکافی معنای حق در اندیشه سیاسی فقهای شیعه. حکومت اسلامی، ش ۴۶، ص ۳۷-۶۶.

۱۴. _____ (۱۳۸۷). کالبدشکافی معنای حق نزد اندیشمندان غربی،

حکومت اسلامی، ش ۴۷، ص ۱۰۵-۱۳۵.

15. Ao. C. (1971) "Definition", In Encyclopedia Britannica, USA: William Benton, pp. 173-4.
16. Aquinas, Thomas (1993) Commentary on Aristotle's Nichomachean Ethics, In C. I. Litzinger trans., Notre Dame: Dumb Ox Books.
17. Aristotle (1962) the Politics, In T. A. Sinclair trans., Middlesex: Penguin Books.